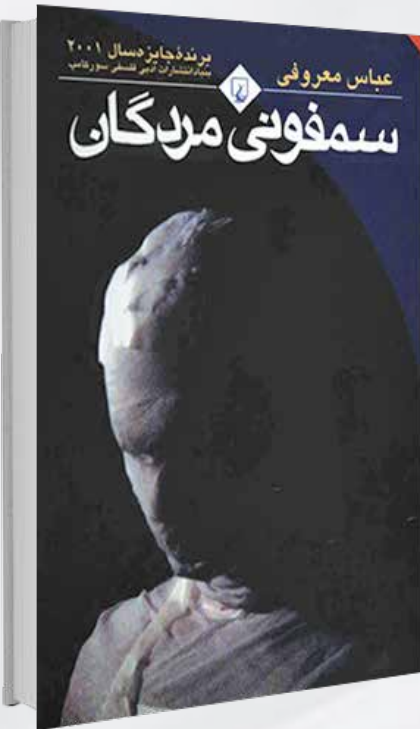




### برادرکشی در فصل سرد

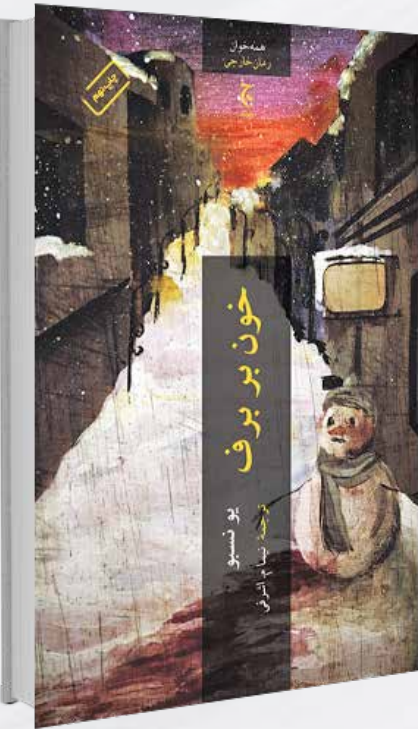
نوشتن از سمفونی مردگان آسان است و سخت. آسان چون یکی از معدود کتاب‌های معاصر ماست که به راحتی صفت «شاهکار» را به خودش می‌گیرد و سخت چون نوشتن از یک شاهکار، بدون طرفداری یا دشمنی سوگیرانه بسیار سخت است. سمفونی مردگان قله، قلم مرحوم عباس معروفی است که جایزه‌های زیادی برده و در چندین جای دیگر هم مورد تقدیر قرار گرفته است. معروفی در مورد دلیل نامگذاری کتاب به این نام می‌گوید: «از همان ابتدا نام کتاب را «سمفونی مردگان» نامیدم چون همان موقع که این را می‌نوشتم به فرم سمفونی درمی‌آمد و شخصیت‌های داستان در ذهنم سازبندی شده بود. مثلاً می‌دانستم که کدام شخصیت ویولن است، کدام ساز بادی می‌نوازد و کدام طبل است.» در جای دیگر معروفی می‌گوید: «رمان به صورت سمفونی نوشته شد چرا که هر سمفونی چهار موومان دارد و یک اورتور یا مقدمه. آیه‌های قرآن در ابتدای سمفونی مردگان برای زینت یا دل نیست بلکه اورتور می‌باشد.» سمفونی مردگان روایت بیست ساله از زندگی یک خانواده است، روایتی با چند ناظر و چند نگاه. داستان در اردبیل اتفاق می‌افتد، در اردبیل سرد و برفی و قندیل بسته. سمفونی مردگان داستان زندگی خانواده اورخانی است. پدر، جابر اورخانی یک تاجر موفق است که در کاروانسرا حجره آجیل‌فروشی دارد و با همسر و چهار فرزند خود در اردبیل زندگی می‌کند. خانواده‌ای که هم آیین حوادث است و هم تضاد عقیدتی هسته‌اش را چنان از هم می‌پاشد که حتی یک دهم درصد هم در مخیله جابر، پدر خانواده نمی‌گنجد که ممکن است خانواده‌اش به چنین روزی بیفتد. و اما برف و زمستان... در این رمان برف و زمستان نقش زیادی ندارند، اما نقش بسیار مهم محوری دارند. داستان کتاب در همین هوای برفی شروع می‌شود و همانجا هم به پایان می‌رسد. معروفی به قدری در توصیف این حال و هوای برفی و سنگین موفق عمل کرده است که با خواندن توصیفاتش سردتان خواهد شد. برف در این داستان پیک مرگ است. زمستان در سمفونی مردگان، شیپوری است که مرگ را فرا می‌خواند. از برفی که لیخند به لب کودکان می‌آورد در سمفونی خبری نیست. هوشمندی معروفی استفاده از راوی‌های مختلف است. این نوع روایت خوانش را جذاب‌تر کرده و در عین حال از سوگیری داستان هم جلوگیری کرده است. گرچه منتقدین این اثر او را به خشم و هیاهو شبیه دانسته‌اند اما رگه‌هایی از روایت راشومون هم در سمفونی مردگان دیده می‌شود. در هر صورت، به خودتان لطف کنید و اگر تا الان سمفونی مردگان را نخواندید، حتماً به سراغش بروید.



### ردای پادشاهان، قاتل نه، ژان والزان خطابش کنید

رمان «خون بر برف» اثر جنایی‌نویس مشهور نروژی «یونسبو» و اولین بخش از مجموعه دو قسمتی اولاف یوهانسن است. خون بر برف در فضای سرد و برفی شهر «اسلو» در روزهای منتهی به کریسمس سال ۱۹۷۷ می‌گذرد و زندگی اولاف یوهانسن را روایت می‌کند که به‌عنوان حسابرس به استخدام یکی از دو قاچاقچی و تبهکار بزرگ شهر یعنی «دانیل هافمن» درآمده است. اولاف همیشه به بهترین شکل مأموریت‌های خود را انجام داده اما این بار کار متفاوتی به او سپرده می‌شود. دانیل هافمن که به تازگی خیردار شده همسرش «کرینا» به او خیانت می‌کند، اولاف را فرامی‌خواند تا همسرش را به قتل برساند اما او در این مأموریت مسیر دیگری را در پیش می‌گیرد. نمی‌توان آثار جنایی و نوآر را دوست داشت و از خواندن کتاب‌های یونسبو لذت نبرد، خون بر برف یک نوآر تمام‌عیار است، یک رمان جنایی ساده، سرراست و در عین حال بسیار جذاب. خون بر برف تقریباً از تمام قواعد رمان‌های نوآر پیروی می‌کند، از آغاز، داستان خود را روی یک شخصیت خاکستری بنا می‌کند، شخصیتی که ضعف‌های بی‌شماری دارد و این ضعف‌ها مانند اکثر آثار نوآر با نقب زدن به گذشته اولاف و به صورت اول شخص از زبان خود او روایت می‌شود. در همین نقاط است که وجوه مختلف شخصیت اولاف تعریف می‌شود، با قواعدی که او برای کار و زندگی خود تعریف کرده آشنا می‌شویم و به تنهایی شخصیتش پی می‌بریم. در نقطه مقابل اولاف، به یک زن اغواگر قدرتمند یعنی کرینا پرداخت شده است، زنی که به خوبی نقاط ضعف قهرمان قصه را برجسته کرده و آنها را به بازی می‌گیرد. در کنار شخصیت‌پردازی به لحاظ روایت، چفت و بست رمان و نکته‌سنجی نویسنده کم‌نظیر است، ضرباهنگ تند اثر باعث شده داستان تا پایان از ریتم نیفتد. همچنین پیچش‌های داستانی که در جای جای رمان جاگذاری شده به خوبی مخاطب را غافلگیر می‌کند و نشان می‌دهد یونسبو تا چه حد بر ساختار پیرنگ آثار نوآر تسلط دارد.

برای نوشتن این یادداشت مجبور شدم که برای بار دوم کتاب را بخوانم و باید اعتراف کنم بیشتر از بار قبل از آن لذت بردم، هر چند ممکن است خون بر برف برای بسیاری شاهکار عجیب و غریبی نباشد اما برای خواننده عاشق سینما و از آن مهم‌تر مخاطب عاشق نوآر، می‌تواند در حد یک شاهکار بدرخشد. لازم به ذکر است قسمت دوم این مجموعه با عنوان «خورشید نیمه‌شب» نیز با ترجمه «نیما» اشرفی، مترجم «خون بر برف» از سوی نشر چترنگ منتشر شده است.



### نگاهی به رمان آوای وحش، شبی سگی بی‌باک در قطب شمال

آوای وحش رمانی است که با انتشار آن در سال ۱۹۰۳ باعث شهرت و محبوبیت نویسنده‌اش جک لندن شد. این رمان داستان زندگی سگی به نام باک است. سگی بین خانواده یک قاضی زندگی می‌کند. در این زندگی او آموخته است که صاحبانش برتر از او هستند و هرآنچه آنها می‌کنند از اهمیت برخوردار است. باک در اینجا زندگی خوبی دارد و دارای قدرت است. اما همه چیز این گونه نمی‌ماند. در بحبوحه یافتن طلا در سرزمین‌های برفی نیاز جویندگان طلا به سگ‌های قوی مانند باک زیاد می‌شود. باغبان این خانواده وقتی این موضوع را می‌فهمد به‌خاطر پول باک را می‌فروشد و این آغاز زندگی جدیدی برای این سگ است. باک در این بین با افرادی آشنا می‌شود که به او نشان می‌دهند زندگی همیشه همان گونه که در خانه قاضی بوده پیش نمی‌رود. او در این سفر با قانون چوب چماق آشنا می‌شود و می‌فهمد که برای زنده ماندن باید تلاش کند، مطیع صاحبانش باشد، وظایفش را انجام دهد، قوی باشد و حتی اگر لازم شد هم خویشانش را بکشد. اما در انتهای داستان باک به ذات اصلی خود برمی‌گردد و مانند برادران وحشی خود وارد مسیری جدید در زندگی خود می‌شود. جک لندن به خوبی در این داستان رابطه بین طبیعت وحشی و تمدن را بیان کرده است. شخصیت اصلی داستان یک سگ است و ما معمولاً در این داستان با صاحبان مختلف باک آشنا نمی‌شویم چون ذاتاً این موضوع حائز اهمیت نیست. خود سگ و داستان زندگی او مهم است، مسیری که باک طی می‌کند تا به ذات اصلی خود برسد اهمیت دارد. جک لندن طوری شخصیت پردازی کرده که مخاطب به خوبی می‌تواند خودش را جای شخصیت اصلی بگذارد و از جانب او زندگی کند. رنجی که باک تحمل می‌کند تا در قطب شمال زنده بماند و توسط سگ‌های دیگر کشته نشود، باک در این تجربه خود در زندگی با صاحبان مختلف می‌آموزد که هرگونه ضعف باعث از بین رفتن او می‌شود و این گونه می‌شود که باک در انتها با گرگ‌ها همراه می‌شود و از انسان‌ها انتقام می‌گیرد. مخاطب درک می‌کند باک چه مسیری را طی می‌کند تا بتواند در طبیعت وحشی زنده بماند، خواندن این داستان فرصت خوبی ایجاد می‌کند که مخاطب سؤالاتی اساسی را از خود بپرسد. رفتار انسان‌ها با حیوانات چه تأثیراتی بر روی آنها و خلق و خوی آنها خواهد گذاشت؟ اینکه ما تا چه حد حق داریم حیوانات را تحت سلطه دریاوریم؟ و سؤالاتی از این قبیل که جوابشان قطعاً روی رفتار آدمی تغییراتی ایجاد می‌کند.



### نگاهی کوتاه به کتاب شهر خرس، هاکی همه چیز است!

بنگ، بنگ، بنگ! صدایی که در «بیورن ایستاد» همیشه به گوش می‌رسد. بیورن ایستاد شهری کوچک است که در آن بیشتر سال برف می‌بارد بنابراین اینجا هاکی همه چیز است. تیم باشگاه هاکی چندوقتی است که بازی‌هایش را باخته و مردم شهر را ناامید کرده است. بچه‌های هاکی از صبح زود شروع به تمرین می‌کنند بعد از تمرین به زندگی‌شان می‌رسند. هاکی خودش زندگی است، البته در این شهر. مدیر باشگاه هاکی شهر خیلی وقت است نتوانسته تیم را برنده کند، اما روزی که قرار است به او خبر بدهند هیأت‌مدیره قصد اخراج کردن او را دارند یک استعداد جدید کشف می‌کند. بازیکنی که می‌تواند نتیجه این چندوقت اخیر را تغییر دهد. او را وارد بازی می‌کند و تیم به مسابقات می‌رود. این بازیکن جدید با همراهی بازیکن ستاره تیم می‌تواند به بهترین شکل حمله کنند و برای تیم امتیاز بگیرند. داستان کتاب تا اینجا شیرین پیش می‌رود اما این کتاب اصلاً کتاب شیرینی نیست برعکس تاریک است. داستانی افسرده‌کننده مانند غروب زمستان بیورن ایستاد. درست قبل از بازی مهم تیم هاکی یکی از بچه‌های تیم میهمانی‌ای می‌گیرد. دختر مربی تیم همراه دیگر دوستانش در این میهمانی شرکت می‌کند در آنجا اتفاقی می‌افتد که برای همیشه تغییری در زندگی این دختر ایجاد می‌کند، البته نه تنها در زندگی این دختر بلکه در سرنوشت تیم هاکی و زندگی تمام مردم بیورن ایستاد! فردریک یکم یکم برخلاف دیگر داستان‌هایش که معمولاً بعد از خواندنشان احساس خوبی درون مخاطب ایجاد می‌شود در این داستان با بی‌رحمی تمام به مسأله تجاوز می‌پردازد. بی‌رحم چون یکم در این داستان شخصیت‌هایی قرار داده که دختر قربانی را ملامت می‌کنند. کسانی را به تصویر کشیده که جز این افراد بدون فرد متجاوز برد امکان‌پذیر نیست پس این پسر نباید پشت میله‌های زندان یا درحال بازجویی باشد. اینجا است که خانواده دختر تصمیم می‌گیرند هر طور شده به‌خاطر دخترشان محکم جلوی دیگران بایستند و متجاوز را به سزای اعمالش برسانند. فردریک یکم توانسته با قلم روان و ساده‌اش داستانی بنویسد که خواننده با خواندن آن هم عاشق هاکی شود هم متغیر. کاری کرده است که خواننده با خواندن این کتاب با حقیقت بی‌رحم دنیا آشنا شود. بنگ، بنگ، بنگ، بنگ! این صدای مشت‌های دختری است که بیورن ایستاد با او بی‌رحم بود.

